



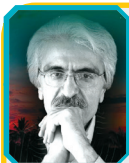
ضمیمه ادبی هنری روزنامه اطلاعات

سه‌شنبه ۳۰ مرداد ۱۴۰۳ - سال نودونهم - شماره ۲۸۷۴۴



یاد نوشته ای خاطره گونه از «حاج قربان سلیمانی»؛ نوازنده کم نظیر و دلنواز دوتار

انگشت سلیمانی!



یادداشت‌های خاطره گونه از «حاج قربان سلیمانی»: نوازنده کم نظیر و دلنواز دوتار - بخش اول

• جلال رفیع

درآمد. سیم صدا کرد! آوایی از دوتار برخاست که کلیسای عهد عتیق و جوانان عصر جدید، هر دو را تکان داد. هیچ قدرتی نمی‌توانست به جوان‌هایی که آن شب در آنجا گردآمده بودند، دستور سکوت و استماع و خشوع بدهد. و اگر دستور می‌داد، کسی نبود که اطاعت کند.

جوانان محصول مدرنیته امروز، اگر خدا را نیز بنده نباشند، جای تعجب و تحیر نیست. تا چه رسد به این که کدخدایان بنده باشند!

اما صدای ساز سلیمانی اوج گرفت. آن شب، آن پیرمرد، انگار در آن کلیسا برای آن جمعیت، سلیمان حشمت‌الله شده بود. البته پسرش هم او را همراهی می‌کرد. ولی پدر، دیگر بود.

از هر انگشت پیرمرد، آبشار هنر جاری شده بود. گویی دوتار نیست، سه‌تار و سی‌تار و سیصدتار است. گویی یک نفر نبود، یک ارکستر بود. فراز، فرود، چپ، راست، زیر، بهم، سیل، موج، باران. زمین و زمان با او همراهی می‌کرد.

خشک سیمی، خشک چوبی، خشک پوست

از کجای می‌آید این آوای دوست؟ جمعیت سکوت کرد، خیره شد، مجذوب شد، به وجد آمد، موج گرفت، اوج یافت. خشت خشت کلیسای شهر «لوینیون فرانسه» به تصرف «حاج قربان سلیمانی» درآمده بود.

می‌بینی، انگشت سلیمانی این است. می‌شنوی؟ حرف حافظ هم که گفت: «گر انگشت سلیمانی نباشد»، ناظر به همین است!

حاج قربان با چنان خلوص بی‌مانندی، دوتار را می‌نواخت که ناگفتنی است. وقتی صدای خودش هم با صدای دوتارش در آمیخت، هیچکس را تاب و طاقت نماند. چشم‌ها بسته شد، چهره‌ها گلگون شد، سکوت شکست، سماع در گرفت.

هر کس در همانجا که نشسته بود، با دست‌های حاج قربان همراهی و هم‌نوایی می‌کرد. نیم ساعت؟ یک ساعت؟ هر بار که او می‌ایستاد، جمعیت التماس می‌کرد: ادامه بده!

فرداروزنامه‌های پاریس (لیبراسیون، فیگارو و بقیه) با تصویر حاج قربان و دوتار سلیمانی‌اش منتشر شدند. ۱۹۹۱ میلادی، ۱۳۷۰ شمسی، «ستاره‌ای از شرق»!

انگشت سلیمانی!

خدا کند این پیرمرد، جبران کند! پیش از او در همانجا تعزیه‌ای اجرا شده بود: «مهاجرت امام رضا (ع) از مدینه به مرو». خوشبختانه بعدها دریافتیم که اساتید و دانشجویان اروپایی، همگی از آن استقبال کرده‌اند.

حتی «ژان کلود کریر»، کارگردان استاد و هنرمند اروپایی، همان شب در گفتگویی شگردهای هنری تئاتر سنتی ایران (همان تعزیه امام رضا) را با آنچه در غرب به نام «شکسپیر» معروف است، مقایسه کرد و برای آن حق تقدّم و برتری نیز قائل شد.

ولی امثال ماکه دغدغه دقت در منابع و متون دینی را هم داشتیم، نسبت به آن تئاتر مذهبی (تعزیه) مسأله‌دار شده بودیم. و در حال ابراز امیدواری می‌کردیم که خدا کمک کند و پیرمردی که با دوتارش در صحنه حضور یافته، بتواند جبران کننده باشد.

نکند که اینها (جوان‌های دختر و پسر اروپایی) از موسیقی سنتی ایران: آنهم از دو تار خراسانی‌اش، خوششان نیاید و سلیمانی پیرمرد را تحویل نگیرند! پیرمرد با پسرش بر روی «سن» آرام گرفتند. نور تنظیم شد. حالا دقیق‌تر می‌توان به چهره آنان چشم دوخت.

تاریخ ایران، فقط متعلق به آن پدر و پسری نیست که دلیرانه به روی هم شمشیر کشیدند و پدر (دانسته یا ندانسته) پهلوی پسر را شکافت و آنگاه در پی نوشدارو رفت.

ایران، سرزمین این رستم و این سهراب هم که اکنون پا به «سن» گذاشته‌اند و به جای شمشیر، در دست هر دوی آنها دوتار دیده می‌شود، بوده و هست. پیرمرد در برابر جمعیت، به علامت احترام، سرخم کرد و نشست. آنگاه در خود فرو رفت. انگار مکاشفه‌ای دارد. لب‌هایش باز و چشم‌هایش بسته شد. با خودش چیزی می‌گفت. بسم‌الله؟ آیت‌الکرسی؟ دعا؟ استغاثه؟ نمی‌دانم. لحظاتی در سکوت سپری شد.

پسرش هم مجذوب احوال او شده بود. جمعیت در سکوت غرق شد. پیرمرد چقدر دوست داشتنی به نظر می‌آمد. این کلام، کلام همه جوانانی بود که پس از پایان یافتن مجلس، بر زبان می‌آوردند.

ناگهان دست و پنجه سحر آفرین پیرمرد، به حرکت

حیاط بی‌سقف کلیسای متروک، با حضور جمعیت جوان منتظر و متصرف حیات گرفته بود، جان گرفته بود. این کلیسا اولین معبدی نبود که پس از رنسانس با هجوم جوانان خشمگین و تبر به دست و شورش کرده بر حکومت قرون وسطایی کشیشان، مواجهه شده و از کار افتاده بود.

تمام شهر، پر از کلیساهایی بود که همین شناسنامه را داشتند. حتی کلیسای پرشکوه و بزرگ و باستانی شهر که روزگاری پیش از واتیکان، مقر سلطنت پاپ بوده و جنگ‌های صلیبی را رهبری می‌کرد.

حالا (۱۹۹۱ میلادی)، همه کلیساهای کوچک و بزرگ، در اختیار وزارت فرهنگ و هنر قرار دارد. حیاط بی‌سقف یکی از همین کلیساهای تاریخی، سکوی مدوری داشت برای اجرای تئاترهای سنتی.

البته هر روز، مدرن‌ترین تئاترها را هم در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر می‌توانستیم دید. ولی آن شب، آنجا که با همراهان نشسته بودیم، جایی بود مخصوص نمایش‌های سنتی اقوام فارس زبان و نیز مخصوص هنرنامه‌های موسیقی ایرانی و تاجیک و افغان و ترکمن و پاکستانی و هندی و هر قوم و قبیله دیگری که فرهنگ و هنرش تبار تاریخی ایرانی داشت.

آن شب، حیاط حیات گرفته کلیسا پر بود از دختران و پسران جوان. جوانان اروپایی و ایرانیان مقیم اروپا. با چه لباس‌هایی. بهتر است بگوییم: با چه بی‌لباس‌هایی! عبارت اخیر را یکی از بچه‌های ایرانی به طنز تذکر داد. گفتم: خودم دارم می‌بینم! می‌گویند اکثرشان دانشجویان دانشکده‌های هنرند؛ هنرهای زیبا! آن سوی دیگر هم دیدنی است. درست روبروی جمعیت جوان و چشم در چشم هنرهای زیبایشان، پرده‌ای بر دیوار آویزان است. نقاشی تعزیه‌ای؛ روایت مصوّر مجلس مختار، با حضور اشقیای و قتله سیدالشهدا. و روی پرده، خطاب به حاضران بی‌لباس نوشته است: ای عذاران شاه کربلا!

ناگهان پیرمردی به سکوی میانه میدان نزدیک می‌شود. با قامتی رشید، محاسنی سپید، شالی شیرشکری و شیرقهوه‌ای (برسر و کمر)، لبادهای بلند، دوتاری در دست و لیخندی بر سیما. دانشجویان اروپایی و ایرانی، کف‌زدن را آغاز کردند.

۱۰۴

جُنگی از جُستارها



دکتر میر جلال الدین خرازی

گریبایدوف نمایشنامه نویس

گریبایدوف که از مردان نامی و بلندپایه دیوانی در روسیه تزاری بود و نمایشنامه‌نویسی چیره‌دست، به سال ۱۷۹۵ در مسکو به جهان آمد. او در سال ۱۸۲۸، چونان دستور دست گشاده (وزیر مختار)، از سوی تزار به ایران و به تهران فرستاده شد و در پی آشوبی که بر سر دو زن روسی نو مسلمان برانگیخته آمد، در یازدهم فوریه ۱۸۲۹ در تهران کشته شد.

گریبایدوف که نمایشنامه او با نام «فغان از هوش و خرد»، آوازه‌ای بس بلند یافته است و هنوز در روسیه به صحنه آورده می‌شود، با زبان و ادب پارسی آشنایی داشت و از این روی، چونان نماینده برین‌پایه و گرانمایه تزار به ایران فرستاده آمد.

پیوند پوشکین با سخن پارسی چنان بوده است که بیت‌هایی از بوستان سعدی را سرآغاز در پیوسته‌ای به نام فواره باغچه‌سرا آورده است و سروده خویش را بدان‌ها آراسته است. این بیت‌ها از نخستین باب بوستان است که در «عدل و تدبیر و رای» سروده شده است:

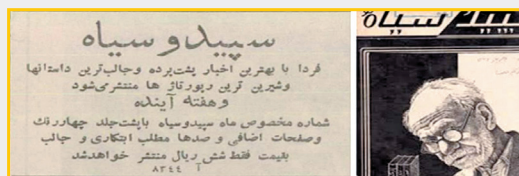


شنیدم که جمشید فرخ سرشت
به سرچشمه‌ای بر، به سنگی نوشت:
«بر این چشمه چون ما بسی دم زدند
برفتند، چون چشم بر هم زد

تقویم ادب و هنر به روایت یک قرن انتشار روزنامه اطلاعات - ۶۹

اعلام انتشار شماره جدید «سپید و سیاه» در جریده اطلاعات

۳۰ مرداد ۱۳۳۳



درچنین روزی اعلام شد: «سپید و سیاه» با قیمت ۶ ریال، فردا با بهترین اخبار پشت پرده و جالب ترین داستانها و شیرین ترین رپورتاژها منتشر می شود. شماره مخصوص ماه سپید و سیاه با پشت جلد چهار رنگ و صفحات اضافی و صدها مطلب ابتکاری و جالب با قیمت فقط شش ریال منتشر خواهد شد.

درچنین روزی اعلام شد: «سپید و سیاه» با قیمت ۶ ریال، فردا با بهترین اخبار پشت پرده و جالب ترین داستانها و شیرین ترین رپورتاژها منتشر می شود. «سپید و سیاه» در سال های قبل از انقلاب نام مجله ای بود که از سال ۱۳۳۲ با مدیریت علی بهزادی، فعالیت خود را آغاز کرد. این مجله در حوالی کودتای ۲۸ مرداد به صحنه آمد. در سال های بعد از انقلاب، این مجله به حمایت از حکومت پهلوی و فراماسونری متهم می شود و کتابی هم با عنوان «مجله سپید و سیاه» در همین مورد نوشته شده است.

اجرای یک نمایش پلیسی از «سامرست موم» در تئاتر تهران ۳۰ مرداد ۱۳۳۷



درچنین روزی در جریده اطلاعات اعلام شد: «برنامه امشب تئاتر تهران، نمایش جالب توجه، پاپسی و جنایی «نامه» اثر سامرست موم نویسنده معروف انگلیس است که با ترجمه ای از عباس زاهدی و تحت نظارتستپان روی صحنه می رود.» در این نمایش، بانو شهلا ریاحی - دوشیزه ودادیان - آقایان غلامحسین نقشبند «سارنگ» دستور - زاهدی و عده ای دیگر از هنرپیشگان شرکت داشته اند. پیش از این نیز از روی همین اثر سامرست موم، فیلمی به نام letter در انگلستان با کارگردانی ژان دیولیمور ساخته شده است.

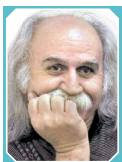
اکران فیلم «گروهیان سختگیر» در سینما ایران لاله زار

۳۰ مرداد ۱۳۳۶



درچنین روزی دراعلانی در جریده اطلاعات اعلام شد که فیلم سینمایی «گروهیان سختگیر» در سینما ایران به نمایش درمی آید. درتبلایات مطبوعاتی، از این فیلم به عنوان یک اثر ساخته شده با کمک پیاده نظام آمریکا به وسیله کمپانی متروگلند مایر و با شرکت ریچارد ویدمارک - آلن استوارت - روس تاملین و آقای کارل مالدن یاد شده است. معروف ترین هنرپیشه این فیلم، ریچارد ویدمارک است که درباره او نوشته اند: «برای بازی در نقش «تامی اودو شرور» در اولین فیلم خود، بوسه مرگ (۱۹۴۷) نامزد جایزه آکادمی شد، که برای آن جایزه گلدن گلوب برای امیدوارترین تازه وارد از نیز دریافت کرد. ویدمارک در اوایل کار خود در نقش های شرور یا ضدقهرمان در فیلم ها ظاهر می شد، اما بعدا به نقش های قهرمانانه تر نقش های فرعی دروسترن، درام های اصلی و فیلم های ترسناک تبدیل شد.»

ویدمارک در زمان ورود به صنعت فیلمسازی، یک ستاره تازه نفس بود که به تالار مشاهیر احرارندگان غربی در موزه ملی کابوی و میراث غربی در «او کلاهما سیتی»، او کلاهما معرفی شد. ویدمارک اولین بازی خود را به عنوان بازیگر رادیو در سال ۱۹۳۸ در داستان های زندگی واقعی خاله جنی انجام داد. در سال های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲، او هر روز در «سیستم پخش متقابل» در نقش اصلی سریال روزانه «فرانت پیچ فارل» شنیده می شد و با ورود به سینما در بیش از ۲۰ فیلم سینمایی وسترن و اجتماعی شرکت کرد.



• حسن فرازمند

فیلم انگلیسی «سیمبا» برنامه آینده سینما رکس تهران

۳۰ مرداد ۱۳۳۵



درچنین روزی دراعلانی در جریده اطلاعات اعلام شد که فیلم سینمایی «سیمبا» اثر کارگردانی به نام «ویلیام دزموند هورست»، برنامه آینده سینما رکس خواهد بود. این فیلم براساس یکی از داستان های واقعی و مخوف قبیله ای به نام «ماتو ماتو» ساخته شده که به لحاظ برخورداری از صحنه های خشونت بار، برای تماشای اطفال ممنوع اعلام شده است. در این فیلم، بازیگرانی چون: درک بوگارد - ویرجینیامک کنا - دونالد سیندن حضور دارند که درک بوگارد از معرف ترین چهره این فیلم، بازیگران دهه ۱۹۵۰ و ۶۰ میلادی بوده است. در آن سال ها «درک بوگارد» بازیگر انگلیسی و یکی از محبوب ترین بازیگران نقش اول مرد بریتانیا در دهه ۱۹۵۰ میلادی بود. درک بوگارد از سال ۱۹۳۹ فعالیت حرفه ای خود را آغاز کرد و بعدها موفق به دریافت لقب شوالیه شد. «سر درک بوگارد» ۲ بار نامزد دریافت جایزه گلدن گلوب و ۵ بار نامزد دریافت بفتای بهترین بازیگر مرد شد که از این میان دوبار موفق به دریافت جایزه بفتا شد. از مهمترین فیلم های این بازیگر می توان به فیلم های عزیز، مرگ در ونیز، تصادف، پیشخدمت و ترانه بی پایان اشاره کرد.

اعلام انتشار دهمین مجله دانشکده پزشکی

۳۰ مرداد ۱۳۳۵



درچنین روزی در جریده اطلاعات اعلام شد که دهمین شماره مجله دانشکده پزشکی آماده انتشار شده است. درسطرهای پایانی این خبر ذکر شده است که با این شماره، سیزدهمین سال انتشار مجله دانشکده پزشکی به پایان می رسد و اولین شماره از سال چهاردهم در همراه منتشر خواهد شد. دکتر محمد بهشتی صاحب امتیاز و مدیرمسئول نخستین مجله دانشکده پزشکی ایران بوده است. لازم به توضیح است که انتشار اولین شماره از مجله پزشکی به سال ۱۳۳۱ که به عنوان اولین مجله علمی در ایران است، بر می گردد. دانشگاه علوم پزشکی تهران (TUMS) یکی از بزرگترین دانشگاه های علوم پزشکی کشور است. مجله دانشکده پزشکی (TUMJ)، مجله فارسی با خلاصه فارسی و انگلیسی و مراجع انگلیسی منتشر می شود و از نشریات معتبر ماهنامه دانشگاه علوم پزشکی تهران است.

معرفی کتاب «محبوس شیلان» از سلسله کتاب های کتابخانه اطلاعات

۳۰ مرداد ۱۳۳۴



درچنین روزی و برسیل موضوع معرفی کتاب های موجود در کتابخانه روزنامه اطلاعات، این بار کتاب «زندان شیلان» مجموعه شعری از آثار لردبایرون شاعر مبارز انگلیسی با ترجمه مشترکی از جواد شیخ الاسلامی (نفرسمت راست تصویر) و مسعودفرزاد (نفرسمت چپ) که هر دواز مترجمان بنام آن روزگار و امروز هستند، معرفی شد. در اینجا لازم است اضافه کنم که «جورج گوردون بایرون» معروف به «لرد بایرون» شاعر و سیاستمدار انگلیسی بود. مشهورترین اثر وی شعر روایی بلندی به نام «دون ژوان» است که با مرگ وی ناتمام ماند. از دیگر آثار مهم بایرون می توان به شعر بلند «سفر زیارتی پایله هارولد» و نمایشنامه خوانشی «مانفرد» اشاره کرد.

گوردون لرد بایرون در ۲۲ ژانویه ۱۷۸۸ در لندن متولد شد. پدرش سروان جان بایرون ملقب به جک دیوانه، افسر ارتش بود. جک دیوانه از اولین ازدواج خود با بانو کارمارتن صاحب فرزندی دختر به نام اوگاستا شد که بعدها نقش پررنگی در زندگی بایرون ایفا کرد. از ازدواج دوم جان بایرون با کاترین گوردون اسکاتلندی، لرد بایرون متولد شد. یک سال پس از تولد بایرون، مادرش به همراه وی به ابردین، در شمال شرقی اسکاتلند نقل مکان کردند. دو سال بعد هم پدر بایرون در حالی که غرق در قرض و بدهی بود از دنیا رفت.



یادداشت های پراکنده

محمد صالح علا

ارباب تنگ چشم!

می گویند یکی از توانگران ژاپنی، دارای ۲۰ گلدان چینی قدیمی نفیس و پربها یا به قول خودمان آنتیک بود. این مرد دارای ژاپنی، شب و روز خود را به تماشای نقش و نگار و تذهیب این گلدان ها می گذراند و از داشتن چنین گنج ذیقیمی مغرور و دلخوش بود.

تا روزی که یکی از کنیزکان مرد ثروتمند ژاپنی که مأمور مخصوص پاک نگاه داشتن گلدان ها بود، ضمن تمیزکاری، دستش به یکی از آنها خورد، گلدان به زمین افتاد و شکست.



ارباب از شنیدن خبر شکسته شدن یکی از گلدان های ذی قیمتش سخت غضبناک گردید. حکم کرد تا آن کنیزک بین

۹۳

همدل با بیدل

محمد کاظم کاظمی



منظور نظور از «رم آهو» چیست؟

تلاش مقصدت برد از نظر سامان جمعیت به کشتی چون عنان دادی، رم آهوست ساحل‌ها بیدل چه می‌گوید؟ رم آهو ساحل است یا ساحل رم آموست؟ خوب این دومی است، ولی چرا باید ساحل رم آهو باشد؟...

می‌خواهیم در این یادداشت، قدری از «آهو» و «رم آهو» بگوئیم. آهو یا غزال در شعر بیدل و بلکه در سنت ادبی ما به دو چیز شهرت دارد: یکی چشم زیبا و دیگری رمیدن و سرعت بسیار. در خصوصیت اول البته پای «نگاه» هم به میان می‌آید و در خصوصیت دوم، صفت «وحشی» نیز به آهو نسبت داده می‌شود. البته باید به خاطر داشته باشیم که «وحشی» در اینجا آن بار معنایی امروز که ما از آن دریافت می‌کنیم، یعنی «درندگی» و «خشونت» را ندارد. ما امروز «وحشی‌گری» را در معنایی به کار می‌بریم که با آن «وحشی» قدیم فاصله دارد.

و به این صورت، یک دایره یا شبکه مفاهیم با آهو همراه می‌شود؛ به طوری که گاهی خود آهو ذکر نمی‌شود، ولی دیگر اجزای شبکه در بیت حضور دارد. در این بیت، صحبت از «وحشی‌نگاهان» می‌شود و شاعر از آنها انتظار «تمکین» یا آرامش و سکون دارد. می‌گوید: خدایا، به این آهوان وحشی، یک مقدار سکون بده تا این‌قدر از ما نرمند و فرار نکنند.

الهی، پاره‌ای تمکین، رم وحشی‌نگاهان را به قدر آرزوی ما شکستی، کج کلاهان را

حالا جالب است که گاهی این شبکه گسترش می‌یابد. رمیدن آهو سبب بلندشدن گردوخاک می‌شود و بیدل خود را آن غباری می‌داند که از این رمیدن بلند شده است. و از طرفی وقتی چشم آهو در میان باشد، پای «سرمه» هم به شعر باز می‌شود. و البته باز سرمه با غبار هم بی‌ارتباط نیست. و اینجاست که یک شاهکار خلق می‌شود:

عصای مشت خاک من، نشد جولان آهوئی
که همچون سرمه در چشم دو عالم ناز می‌کردم

می‌گوید کاش آن آهو جولان می‌داد و عصایی می‌شد برای غبار من؛ یعنی مرا از زمین بلند می‌کرد و در چشم عالم جلوه‌گر می‌ساخت و البته من به آن می‌نازیدم. و حالا این بیت نسبتاً دشوار هم روشن می‌شود:

غبار هذر می‌فروشد به حیرت آینه تپیدن
رم غزالان این بیابان پی نگاه که می‌خرامد

اینجا بیدل آن نگاه را به معشوق ارتباط می‌دهد. می‌گوید: این غزالان در پی نگاه او رمیده‌اند و از این جهت، ذراتی که به عنوان گرد و غبار از زمین برمی‌خیزد، سرشار از حیرت شده است و حیرت هم البته محو دیدار بودن است. این ذرات از حیرت (دیدار) می‌تپند.

حال برگردیم به بیتی که در ابتدای سخن آوردیم. بیدل در اینجا «رم آهو» را به معنایی کنایی می‌آورد؛ یعنی کنایه‌ای است از فرار کردن و از دسترس خارج شدن. می‌گوید وقتی اختیار تو در دست کشتی افتاد، دیگر ساحل از دست تو دررفته است. ساحل خودش به رم آهو تبدیل شده است.

پس می‌شود گفت که اگر کسی خیلی در پی رسیدن به مقصد تلاش و کوشش کند، دیگر جمعیت (آرامش) نخواهد داشت. درست همان طور که آدم وقتی اختیار را به دست کشتی داد، دیگر ساحل همانند آهوئی که رمیده باشد، از او می‌گریزد.

خوانش دیدگاه‌های سینمایی «سیدعباس صالحی»؛ گزینۀ پیشنهادی برای وزارت ارشاد

• رضا صائمی

روشن کردن چراغ خاموش سینما



فارس از این که «سیدعباس صالحی» گزینۀ پیشنهادی مناسبی برای وزارت فرهنگ و ارشاد هست یا نیست، دست کم این فرصت درباره‌ او هست که عملکردش را به عنوان وزیر ارشاد سابق مورد واکاوی قرار داد و او را در میزان همان وزارتخانه‌ای که پیشنهاد شده سنجید.

خوشبختانه دیرزمانی از مدیریت او بر این مسند نمی‌گذرد و با ارجاع تاریخی به همین چند سال پیش می‌توان او را در آینه‌ خودش به تماشا نشست. گرچه ما در این یادداشت، به خوانش دیدگاه‌ها و عملکرد او در حوزه سینما خواهیم پرداخت. آنچه از مجموعه سخنان و نظراتش درباره‌ سینما در دولت دوازدهم برمی‌آید، این است که او معتقد به «ظرفیت بزرگ و کم نظیر سینما برای فرهنگ» است و استفاده از این ظرفیت را در گرو تلاش و حضور نهادهای صنفی سینما می‌داند تا مراکز دولتی. او در دیداری که با چند سال پیش با اصناف سینمایی در موزه سینما داشته، گفته بود: «خانه‌ سینما به عنوان یک مجموعه متکثر از صنوف مختلف و یک نهاد مدنی، محل انکای قابل توجه برای دست‌اندرکاران این عرصه محسوب می‌شود. نگاه من به مراکز صنفی و مدنی، کمک به حوزه‌ واحدهای ذیربط آن است و از این منظر، به هر میزان صنوف این خانه فعال تر باشند و افراد بیشتری در آن مشارکت داشته باشند، نمایندگی آن وسیع تر می‌شود و متناسب با تحولات جدید، مؤثر خواهند بود. در این صورت، بار دولت هم کمتر می‌شود.»

با این نگرش، می‌توان امیدوار بود که خانه‌ سینما در واقع اصناف سینمایی بتوانند از امکان اثرگذاری بیشتری در سیاستگذاری و مدیریت سینما برخوردار شوند و در حاکمیت و لایه‌های اجتماعی باید این

شوند و دست کم، کمی از این انفعال اجباری که در سه سال اخیر داشتند، بیرون بیایند. دکترعباس صالحی، ساختار سینما را در یک سه ضلعی با پنج محور صورت بندی کرده و معتقد است: «سه ضلع ارتباطی در مورد سینما وجود دارد؛ ارتباط خانه سینما با هنرهای دیگر، ارتباط با دولت و ارتباط با مردم و خانه سینما به عنوان نماینده‌ سایر صنوف با این سه ضلع ارتباط دارد و باید به وظایف مدنی خود عمل کند. در ارتباط با سینما، ما پنج محور اصلی داریم که اولین موضوع اقتصاد سینماست و با وجود هنر بودن سینما، تحت‌هرشرایطی با موضوعات اقتصادی در ارتباط است. ما باید کاری کنیم که اقتصاد سینما با یک زیرساخت قابل اعتماد حرکت کند و همه ما در قبال آن مسؤول هستیم.»

اگر او دوباره سکان وزارت ارشاد را به دست بگیرد، شاید این بار بیشتر از پیش باید بر اقتصاد سینما تأکید کرده و نابسامانی‌های این سویه را برطرف کند و نگذارد که اقتصاد سینما دچار رکود شود که همین چراغ نیم سوز سینما هم خاموش نشود. شاید نقطه‌ ثقل این ساماندهی اقتصادی، تضمین امنیت شغلی سینماگران و کمک به تأمین معیشت آنها باشد. دکتر صالحی لازمه‌ این مهم را نگاه حرفه‌ای به سینما می‌داند و معتقد است که: «سینما به اعتبار هنر باید حرفه‌ای عمل کند. حساسیت در حرفه‌ای بودن و حرفه‌ای ماندن مهم است و باید عناصر حرفه‌ای کدام است و نباید از آن عقب بیفتیم. امنیت حرفه‌ای سینما امر مهمی است. نباید طوری عمل کنیم که فضای سینما پر ریسک دیده شود. در حاکمیت و لایه‌های اجتماعی باید این



موضوع اصلاح شود و برای آن باید فکر دقیقی کرد. خانه‌ سینما باید با نهادهای اجتماعی ارتباط برقرار کند و فاصله‌های موجود را کم کند تا فضای ناامن سینما کمرنگ شود.»

یکی از راهکارهای ساماندهی به اقتصاد سینمای ایران، اهتمام و التزام به بازارهای جهانی فیلم است که خوشبختانه صالحی به آن باور دارد و معتقد است که: «حضور در بازارهای جهانی، یکی از دیگر مسائل ماست. برای این بحث باید دید که چه موضوع و ایده‌ای وجود دارد. بحث معیشت هم امر مهمی در سینما به شمار می‌رود. همچنین باید دید سینما با هویت ایرانی را چگونه می‌توان شکل داد. اگر در برخی بخش‌ها تردید داریم، باید دید چگونه می‌توان آن را اصلاح کرد. فرصت بازارهای بین‌المللی برای ما زیاد است. این صنعت چندجانبه است و می‌تواند ما را بسیار کمک کننده باشد. بحث مستقل در خصوص سازمان‌ها باید انجام شود و همگرایی با سایر اصناف می‌تواند کمک کند. ما تنها می‌توانیم حلقه‌های وصل را ایجاد کنیم و امید است بسیاری از اتفاقات دیگر توسط خود صنف انجام شود.»

واقعیت این است که سیدعباس صالحی، امروز با همان سینمایی مواجه نیست که هنگام وزارتش در دولت دوازدهم مواجه بود. آسیب‌ها و بحران‌هایی که سینمای ایران در سه سال اخیر دید، فقط اقتصادی و بحران مخاطب و کسادی گیشه‌های سینما نیست، بلکه کسالت خود سینماگران است. سینماگرانی که امید و اعتماد خود را به حرفه‌شان و آینده‌سینما از دست داده و بی‌انگیزه شده‌اند. صالحی در آخرین حضورش در میان اصناف سینمایی در دوره پیشین گفته بود:

«باید سینمای امید، متفکرانه و نخبه‌گرایانه را شکل دهیم. در سینمای ما باید احساس فکر و امید وجود داشته باشد. این که مردم تصور کنند فضای زندگی تلخ است و سینما هم همین تلخی را تزریق کند، خوب نیست. ما باید نقطه‌ها و سوژه‌های امید را پیدا کرده و به سوی این چشم‌انداز حرکت کنیم.» حالا او با سینمایی مواجه است که نه فیلم‌هایش، که فیلمسازانش دچار ناامیدی‌اند و او پیش از هر چیز باید این امید و اعتماد از دست رفته را برگرداند تا بتواند به سوی چشم‌اندازی روشن حرکت کند. گام اول او روشن کردن چراغ دل سینماگران است و بعد چراغ سینما!



سینمای جهان



نگاهی به رمان «زهدان سکوت»

نوشته مه‌ری بهرامی

آدم‌های عروسکی

محمد رضا حیدرزاده



مه‌ری بهرامی

عاطفه زندانی خانه پدری شد. حتی حیاط هم امن نبود. در خانه عمه‌ها به روی پسر برادرشان باز بود. هرچند پدر عاطفه خواهرها را ترسانده بود که پسر برادرش هست که هست، قلم پایش را خرد می‌کند اگر از در این خانه تو بیاید.

خشم پدر، عمه‌ها را ترسانده بود. عاطفه به همین راضی بود. هرچه بود، از آن خانه بهتر بود. همین شد که جهان، آب توی دیگ می‌جوشاند و عاطفه را توی مطبخ قدیمی خانه حاج‌صمد حمام می‌کرد. جهان، دیگ آب گرم را که می‌دید، یاد مار غاشیه می‌افتاد که به چه بدبختی‌بی روزها توی دیگ، دور از چشم همه، پنهانش کرده بود تا کلاف لاکی را بدزدند و برایش بیاورند. چقدر ترس بود آن روزها و چه خوش خیال که فکر می‌کرد مار غاشیه را که در تنور بسوزاند، دیگر ترس‌های همه تمام می‌شود. اما نه ترس‌ها تمامی داشت و نه مارها!...

پسر بچه‌ای که کلاف لاکی را دزدیده

بود، حالا برای خودش کسی شده بود. کارمند شده بود و زن و زندگی‌اش را برداشته بود و رفته بود و از این خانه. اما ترس‌های جهان تمامی نداشت. جهان، چهار بچه دیگر زایید، اما نه سه تا پسر و نه دختر ته تغاری خانه هرگز مثل عاطفه نشدند. جهان حتی لنگه‌النگوی توی دستش را فروخت و برای عاطفه رادیویی خرید و گذاشت روی طاقچه اتاق. تاماشین برسد به مریضخانه، عمه‌ها از اتفاقی که برای عاطفه افتاده بود، خبردار شدند. جهان به پهنای صورتش اشک می‌ریخت. عمه بزرگ می‌گفت: «شاید بوی بچه به شکمش افتاده، و بار هزار رنگ و رو داره»...

رمان «زهدان سکوت»، نوشته مه‌ری بهرامی، توسط انتشارات هیلا به بازار کتاب آمده است. روایت زن و مردی که در قبرستان یک روستا زندگی می‌کنند. شخصیت زن داستان با نام پروین، قدرت تکلم ندارد و عروسک می‌سازد و همسرش در قبرستان مغازه بقالی دارد... این رمان با پروین شروع می‌شود. او دختر ثریاست که کر و لال است و شغلش جا زدن دست و پای عروسک‌هاست و در انتهای رمان هم جهان، مادر عاطفه، کاراکتر دیگری از این رمان، دست و پای عروسک‌های خود ساخته‌اش را یکی یکی می‌کند و آنها را در سطل آتش می‌اندازد و این معنادار و فرم ساز می‌باشد. این رمان اگرچه به ظاهر فاقد شخصیتی محوری است، اما داستان به شیوه هنرمندانه‌ای با حضور چهار زن که دو به دو با هم رابطه مادر- دختری دارند، درهم تنیده است....

«مه‌ری بهرامی» متولد سال ۱۳۵۰ و ساکن اصفهان بوده و مشغول تدریس سینما در یک آموزشگاه است. او همچنین مجموعه داستان «چه کسی گفت عاشقی از یادت می‌رود؟» و دو رمان به نام‌های «و چشم‌هایش کهربایی بود» و «بیرون از گذشته، میان ایوان» را در کارنامه خود دارد.

دربخش دیگری از این رمان می‌خوانیم: مادر هشیار بود در آن همه فراموشی. می‌دانست تا آواز سر ندهد، قرار نمی‌گیرد. شکار می‌کند هرآنچه نباید ببیند و در بستر نوکر حواس پنجگانه ات می‌شود. گوش به فرمان چیزی که از آن فرار می‌کنی. در آن خنکای دلچسب تابستان، موهای روی پوست را سیخ می‌کند. اندامت را می‌لرزاند. حتی به دهانت هم کار دارد. مثل زهرمار تلخ تلخش می‌کند و هرچه بخواهد، توی گوش هایت زمزمه می‌کند. اصلا سوت می‌کشد توی گوش‌ها و بدتر از همه، اختیار مشامت را از تو می‌گیرد. ناگهان بوی تیزاب مغزت را پر می‌کند. بوی تیزابی که سال‌های سال بود تا عمق زمین فرو رفته بود، ولی جا خوش کرده بود توی دماغ مادر....



• مازیار فکری ارشاد

درباره فیلم «مرشد و مارگاریتا»، ساخته مایکل لاکشین، فیلمساز روس

شیطان بر فراز مسکو



به تازگی فیلم «مرشد و مارگاریتا» که اقتباسی از رمان مُرشد و مارگاریتا، رمانی روسی نوشته میخائیل بولگاکف، و شناخته‌شده‌ترین کار اوست، اکران شده است. باید گفت که این فیلم، یکی از برجسته‌ترین اقتباس‌های سینمایی از ادبیات کلاسیک روسیه است که به کارگردانی مایکل لاکشین در سال ۲۰۲۳ ساخته شد و در سال ۲۰۲۴ بر روی پرده سینماها آمد.

این فیلم، نه تنها به دلیل داستان پیچیده و محتوای فلسفی و اجتماعی‌اش، بلکه به خاطر تأثیرات عمیق سیاسی و اجتماعی که بر جامعه روسیه گذاشت، به یک نماد فرهنگی تبدیل شده است. مطلب حاضر از منبع فینیکس نقل می‌شود.

رمان سترگ «مرشد و مارگاریتا» نوشته میخائیل بولگاکف را از قله‌های رفیع ادبیات روس در نیمه نخست قرن بیستم ارزیابی می‌کنند. داستانی جذاب و پرکشش که گفته می‌شود از «فاوست» گونه تأثیر پذیرفته و در قالبی داستانی شورانگیز و تکان دهنده، انتقاداتی جدی به اوضاع سیاسی، سرکوب دگراندیشان و سانسور آثار هنری و ادبی در زمانه حکومت یوزف استالین و حزب کمونیست بر اتحاد جماهیر شوروی وارد می‌کرد. بسیاری از منتقدان سینما و ادبیات معتقدند که مرشد و مارگاریتا، رمانی دشوار برای اقتباس است و سینما را یارای بازتاب دادن همه جنبه‌ها و مضامین آن در قالب یک فیلم نیست.

پیش‌تر، الکساندر پتروویچ، فیلمساز نام‌آشنای اهل یوگسلاوی، در سال ۱۹۷۲ با همکاری سینماگران ایتالیایی نسخه‌ای سینمایی از این رمان ساخت که انتظارات را برآورده نکرد و از آن به‌عنوان یک پروژه شکست خورده یاد می‌کنند. چند سریال از کشورهای مختلف هم آثار قابل‌ذکری نبودند و زمانی هم شایع شد که باز لورمن، فیلمساز نام‌آشنای آمریکایی، به دنبال ساخت اقتباسی از این رمان است که آن هم هنوز به نتیجه نرسیده است.

در تیزرِ فیلم «گاهی به آسمان نگاه کن» ساخته کمال تبریزی هم آمده که فیلمنامه آن با نگاهی آزاد به «مرشد و مارگاریتا» نوشته شده؛ اما در حقیقت، این اقتباس به‌قدری آزاد است که رد و اثری از قصه بولگاکف در آن پیدا نمی‌شود.



حالا فیلمساز روس، مایکل لاکشین، در دومین فیلم خود، بلندپروازانه به اقتباس از این رمان دست زده است. اقتباسی بیش و کم وفادار به متن رمان، همراه با ذهنی سیال و روایتی بازگوشانه از اثری که محبوب جوامع و نسل‌های گوناگون است. از

ویژگی‌های رمان بولگاکف می‌توان به نمادگرایی‌ها و نشانه‌شناسی مفصل آن اشاره کرد که طبعاً ناشی از جبر زمانه است. او که خود از مهم‌ترین قربانیان سانسور و پاکسازی نویسندگان دگراندیش در دوران کمونیسم بود، برای گذر از سد ممیزی، احتمالاً راهی جز پیچیدن داستان چند وجهی خود در چنبره نمادها و نشانگان ترکیبی و دیرپاب نداشت.

فیلم لاکشین در زمینه نمایش عناصر بصری و روایتی در قالب نمادگرایی‌هایی نزدیک به مضمون کتاب کم نگذاشته و ما با فیلمی مواجهیم که شاید بهتر باشد برای دریافتن تمامی مؤلفه‌هایش آن را پیش از یک‌بار ببینیم. هنرمندان مخالف سلطه ایدئولوژیک کمونیسم، ناگزیر به فرمالیسم روی می‌آوردند و این فیلم نیز بر همین منوال روی مفاهیم پیچیده و ارائه غیرمستقیم آنها به مخاطب استوار شده است.

نسخه سینمایی لاکشین، دقیقاً به مانند رمان، سه خط داستانی اصلی دارد با انبوهی خرده داستان آکنده از نمادهایی که امروز در تمام جهان، قابلیت خوانش و انطباق دارند. سفر شیطان (در قالب یک جاسوس آلمانی) به مسکو، داستان پونتیوس پیلاتس (والی اورشلیم که علیرغم میلش و با فشار روحانیون یهودی حکم تصلیب مسیح را صادر کرد) و حکایتی عاشقانه میان نویسنده‌ای نامدار و تحت‌نظر بازی‌به‌نام مارگاریتا که دلباخته و مرید نویسنده می‌شود.

پایانی، عنان خیال‌پردازی و تصویرسازی‌های جذاب و غافلگیرکننده، کمی از دست لاکشین خارج شده باشد. در نیم ساعت پایانی با انبوهی از شعبده‌های روایی و بصری مواجه می‌شویم که گویی از اندازه لازم برای چنین فیلمی با محوریت یک متن درخشان ادبی فراتر می‌رود.

لایه لای همه نمادپردازی‌ها و نشانه‌گذاری‌هایی که فیلم را به لحاظ ساختاری و روایی به اثری پیچیده بدل کرده اند، یک



۱۷۹



از تمام روشنایی‌ها

حمیدرضا شکاری

خوانش شعری از سعید اسکندری

اقتصاد کلمه

«رنگین کمان را پرسیدم: تو چیستی؟
گفت: شال گردنی که باران
برای خورشید بافته است.»^۱

«اقتصاد کلمه»، اصطلاحی رایج در ادبیات، خصوصاً در شعر و باز به خصوص در شعر کوتاه است که به معنای رعایت حداکثر ایجاز، جلوگیری از اطناب و حتی ایضاح ملال آور و نالایم، سختگیری و دقت در کاربرد معنایی و آوایی کلمات، حذف حشو و زوائد و مواردی از این دست است. اقتصاد کلمه به متن انرژی بیشتری می‌بخشد. زیرا می‌کوشد معانی و مفاهیم را با تعداد کمتری از کلمات منتقل نماید و همین امر متن را از صراحت دور می‌سازد و مخاطب را برای درک متن به تحرک ذهنی وادار می‌کند.



اقتصاد کلمه گاهی زاویه دید شعر را تغییر می‌دهد و از این منظر شاید بتوان آن را از شاخه‌های مهم علم بدیع به حساب آورد که موضوع آن آرایش سخن به فصاحت و بلاغت و سلاست است. چنین قابلیتی گاه می‌تواند ژانر و نوع سخن را نیز دچار تغییر و تحول کند. به طور مثال، شعر «سعید اسکندری» را می‌توان این گونه هم نوشت:

رنگین کمان
شال باران
بر گردن خورشید

در این نگارش، تشخص بخشی انسانی برای رنگین کمان کنار گذاشته می‌شود. تشخیصی که بسیار ناباورانه و تحمیلی به نظر می‌رسد. ضمیر متکلم وحده حذف می‌شود و در نتیجه زاویه دید در متن تغییر می‌کند. شخصیت «من» با آن گفت و گوی خشک مصاحبه وارش کنار می‌رود. تعبیر حشو و زائد «بافتن» حذف می‌شود که مگر شال طبعاً و غالباً بافتنی نیست؟ فقدان افعال غیر ضروری، متن را نه تنها از منطق استدلالی نثر بلکه از فرم نثری هم رها ساخته است و همچنین شعر را عینی‌تر، ملموس تر و باورپذیرتر کرده است.

ایده خلق یک شعر، یک چیز است و پیاده کردن آن ایده، چیزی دیگر. این نوشتار در پی آن نیست که نوشتار پیشنهادی را به شاعر تحمیل کند یا حتی پیشنهاد بدهد، اما در هر حال، خواه ناخواه تمام نگارش‌های متفاوت از یک ایده واحد، به یک اندازه موفق و مؤثر نیستند.

۱. تا زانو در زمانه فرو رفتیم، سعید اسکندری، نشر هشت، ۱۳۹۶، ص ۵۶

به مناسبت یکم شهریور، سالروز درگذشت زنده یار، دکتر پرویز ناتل خانلری

برآیند نیما و فروغی

• احمدرضا بهرامپور عمران
شاعر و محقق ادبیات

اگرچه او جانب شاعری خویش را فدای دیگر جوانب ادبی‌اش کرده بود، اما شعر یگانه‌اش «عقاب»، او را در عرصه شاعری نیز در اوج نشانده. او دفتر شعری نیز منتشر کرد. گرچه در تاریخ شعر رمانتیک فارسی و حتی پیشینه غزل امروز، به دفتر «ماه در مرداب»‌ش ارجاع نیز داده می‌شود؛ اما آنچه نام و یاد خانلری را در ذهن خیلی‌ها روشن و زنده می‌دارد، همان مثنوی بلندبالا است.

شعری که البته به باور برخی، پیام بلندش با جنس زندگی سراینده‌اش چندان همخوانی ندارد. اثری که بی‌گمان زاده تناقض درونی شاعر بوده. گرچه او در سال سرایش عقاب (۱۳۳۱) هنوز آن خانلری سناتور و دولتمرد نبوده، اما گویا از همان سال‌ها خارخاری در درون داشته که آزارش می‌داده: این که برای خدمت به تاریخ و فرهنگ مملکتش، راه امثال نیما و هدایت را پیش بگیرد یا شیوه فروغی و تقی‌زاده را دنبال کند؟ و در نهایت گویا این پیشینه دیوانسالارانه خاندانی بوده که او را به دولتمردی فرهیخته بدل ساخت.

باید پاسخ شعری زنده یادفخرالدین مزارعی را به شعر عقاب خانلری خواند و از دید دوستداری گله‌مند، واقع‌گرایانه‌تر به کاروبار زندگی این ادیب دولتمرد نگرست. مردی که باورداشت دوهزاروپانصدسال زیسته! در مثنوی «بازگشت عقاب» سروده مزارعی، عقاب بلندنظری که وسوسه‌های زاغ را نادیده گرفته بود، پس از مدتی وعده سفره رنگین پشت باغ و میزبانی زاغ به یادش می‌آید:

رفت و اندر پس آن باغ نشست
زاغ را دید و بر زاغ نشست...
چون ورا شوکت شاهینی کاست
شیون از خیل عقابان برخاست
دیگر عقاب‌ها وقتی چنین رفتاری را از او می‌بینند، سرزنش کنان می‌گویند:
که ای فرودامده از اوج مهی
رونهاده به دیار سیاهی
دشمن ما همگان شاد از توست
آبروی همه بر باد از توست
دل ما از تو به یکباره بُرید
بروای ساخته با زاغ پلید!...

من و این شهیر و این شوکت و جاه
عمرم از چیست بدین حد کوتاه؟
تو بدین قامت و بال ناساز
به چه فن یافته‌ای عمر دراز؟
زاغ گفت: ار تو درین تدبیری
عهد کن تا سخنم پذیری
عمرتان گر که پذیرد کم و کاست
دیگران را چه گنه کاین ز شماست؟
ز آسمان هیچ نیایید فرود
آخر از این همه پرواز چه سود؟
دیگر این خاصیت مردار است
عمر مردارخوران بسیار است
گند و مردار بهین درمان است
چاره رنج تو زان آسان است
خیز و زین بیش ره چرخ مهوی
طعمه خویش بر افلاک مجوی
آیا عقاب به پند زاغ گوش خواهد داد، به راه او خواهد رفت و چون او زندگی دراز خواهد یافت؟ خواننده محترم، خود باقی داستان شعر را بیاب و بخوان؛ حالا خواه پند گیر و خواه ملال!

خانلری پاریس دیده با ادبیات جهان نیز آشنا بود و نشانه‌های این انس و آشنایی در کتاب‌ها و مقالات گوناگون‌اش آشکار است. او مترجمی زبردست نیز بود و برگردان «دختر سروان» (سلطان) پوشکین، «چند نامه به شاعری جوان» اثر ریلکه و «تریستان» و «ایزوت»، یادگارهای ارجمند این جانب ادبی اوست.



خانلری به درست‌نویسی حساس بود و نثری پاکیزه و رشک‌برانگیز نیز داشت. ساده و رسا و در عین حال استوار می‌نوشت. نه ولنکار بود، نه عصاقورت داده. در نیمه نخست سده چهاردهم، در کنار قلم فروغی و مینوی و ندوشن و مسکوب، نثر او نیز می‌درخشد.

بخشی دیگر از شخصیت فکری خانلری و شیوه مختار او در زمینه ادبیات و نیز سلیقه شعری‌اش را باید در مدیریت مجله «سخن» دید و جست. چه بسیار شاعران و نویسندگان و مترجمانی که در همین مجله بالیدند و از افتخارات دهه‌های چهل و پنجاه ما شدند. گیرم که سلیقه خانلری و پسند همکارانش محافظه‌کارانه و نوقدمایی بوده‌باشد؛ یا فروغ متأثر از گلستان در «ای مرز پر گهر» ش، طعن و تعریضی نثارش کرده‌باشد؛ یا آل احمدی که خود نخست در جوانی در همان مجله دیده‌شده بود، آن را کوبیده‌باشد.

اما استاد خانلری، جدا از این ساحات و جوانب که هر کدامش مبدأ خدمتی و منشأ برکتی در ادب معاصر ما شده، شاعر نیز بود.

نوشتن درباره استاد خانلری، این ادیب، شاعر، مترجم و دولتمرد برجسته، همان‌قدر دشوار است که ناگزیر. خانلری در خاندانی دیوانی چشم‌به‌جهان‌گشود. جدش اعتصام‌الملک که پیش‌تر به خانلرخان ملقب بود، سفرنامه‌ای از خود به یادگار نهاده و پدرش نیز صاحب منصبی بود و مدتی در روسیه اقامت داشت. او در مدارس نوین تهران، از جمله سن لویی، درس خواند و حتماً دیده‌بود که همان سال‌ها در نامه‌ها و شعرهای خویش خانلری جوان را مخاطب خود ساخت. خانلری به پیشنهاد استاد فروزانفر که در مدرسه دارالفنون معلمش بود، در رشته ادبی درس خواند و بعدها برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. آنجا دستور زبان‌شناسی خواند و پایه‌گذار دستورنویسی بر مبنای زبان‌شناسی در ایران شد. در این راه او تلاش‌های میرزا حبیب اصفهانی و عبدالعظیم خان قریب را پیش‌برد و تکامل بخشید. خانلری مباحث زبان‌شناسی را از دل رساله «مخارج الحروف» ابن سینا بیرون کشید و برجسته گرداند. شخصیت ادبی او نخستین بار در سخنرانی ماندگارش درباره نثر فارسی در «نخستین کنگره نویسندگان ایران» (۱۳۲۵) درخشید. در همان جوانی به خلوت «هدایت» و دوستانش در حلقه «ربعه» راه یافت. گروهی که شاید بتوان خانلری را نیز عضوی از آن دانست و «خمس»‌اش خواند. خانلری همتی بلند داشت و اندیشه‌هایی بزرگ در سر می‌پروراند. او کارهایی کرد کارستان. هر کدام از آنها کافی بود تا کسی را به چهره‌ای سرآمد بدل کند. در



از فرمایشات ما!

زر مفت

رضا رفیع

حرف مفت ممنوع!

این عبارت «حرف مفت» هم برای خودش داستانی دارد. همین‌جور الکی و کتره ای درست نشده. لابد اطلاع دارید که اولین خط تلگراف در زمان ناصرالدین شاه قاجار و به سال ۱۲۷۴ هجری قمری، بین قصر گلستان و باغ لاله زار کشیده شد و سپس ضمن قراردادی با کمپانی‌های خارجی، این خطوط به ایالات و ولایات ایران نیز گسترش یافت و بین طهران و شهرهای مهم ایران، مواصلات تلگرافی برقرار گردید.

روزی که تلگرافخانه در

تهران افتتاح شد، مردم باور

نمی‌کردند که از شهری به شهر

دیگر امکان مخابره تلگرافی

باشد و مقاصد و منویات افراد

را بتوان از مسافت دور به جایی

دیگر فرستاد. مهمتر آنکه افراد

بی‌سواد و خرافاتی که در آن زمان

بیشتر از الان وجود داشتند، معتقد به وجود ارواح شیطانی در سیم‌های تلگراف بودند و لذا مردم را از مخابرات تلگرافی مطلقاً برحذر می‌داشتند.

به همین جهات و ملاحظات و با وجود تشویق دولت علیه که مطالب مهم و فوری را مصلحت آن است که به وسیله تلگراف انجام دهند؛ معه‌ذا مردم زیربار نمی‌رفتند و این موضوع را بیشتر به شوخی و مطایبه تلقی می‌کردند.

وزیر تلگراف وقت،علیقلی خان مخبرالدوله، چون از تشویق و تبلیغ در خصوص مخابرات تلگرافی طرفی نسبت، تدبیری به خاطرش رسید و با اجازه شاه، یکی دو روز را به مردم اجازه داد که مجانی با دوستان یا طرف خود که در شهرهای اصفهان یا شیراز و تبریز و نقاط دیگر بودند، صحبت کنند.

چیزی بپرسند و جواب بخواهند تا مردم یقین کنند که تلگراف شعبده بازی نیست. مردم هم ازدحام کردند و سیل مخابرات به ولایات سرازیر شد. هرکس هرچه در دل داشت، از سلام و تعارف و احوالپرسی گرفته تا گلّه و گلايه و شوخی و جدی، آن را بر صفحه کاغذ می‌آورد و به طرف مخاطب مخابره می‌کرد. چرا که حرف مفت بود و فطرت آدمی به سوی هرچه که مفت باشد، ولو کلفت باشد، گرایش پیدا می‌کند.

چون چندی بدین منوال گذشت و مقصود دولت در جلب تلگرافی حاصل گردید، مخبرالدوله در پاسخ متصدیان تلگرافخانه‌ها که از مراجعات متقاضیان و طومارهای سلام و تعارف و احوالپرسی آنان برای مخابره به صورت حرف مفت و مجانی، به ستوه آمده بودند، دستور داد این جمله را بر روی کاغذی بنویسند و بر بالای در ورودی تلگرافخانه خود نصب نمایند: «از امروز به بعد، حرف مفت پذیرفته نمی‌شود». و در ادامه قید شده بود که برای تلگراف کردن هر کلمه، مثلاً یک عباسی (یک پنجم ریال) به عنوان حق المخابره باید پرداخت کنند.

پیدااست برای آنهایی که تا دیروز به حرف مفت عادت کرده بودند، به هیچ وجه قابل قبول نبود که متصدیان مربوطه به آنها بگویند حرف مفت نزن و حرف مفت نگو؛ زیرا حرف قیمت دارد. به همین علت نیز از آن روز به بعد، عبارت «حرف مفت» در اذهان عمومی مردم جزو کلمات ناخوشایند تلقی گردید و افرادی را که بدون تأمل و اندیشه یا بر سبیل عادت و شل بودن چانه، مطالبی را اظهار کنند، می‌گویند که دارد حرف مفت می‌زند. درجه بدتر آن البته همین زر مفت است که داریم می‌زنیم.

هرچند که مردم عصر ناصری بنا به دستور شاه قاجار به وزیرش مخبرالدوله، از ارتکاب حرف مفت ممنوع شدند(البته فقط دز تلگرافخانه)، اما این مطلب شامل خود جناب ناصرالدین شاه نشد و در مقطعی از تاریخ، حرف مفت زیاد زده است. بالاترینش همین که خود را «خلل الله»، سایه خدا در زمین معرفی می‌کرد و می‌فرمود: ما قبله عالم هستیم!... مصداق بارز «زر مفت» یعنی همین که عرض شد؛ یعنی عرض کردند(فرمودند)!



محمود سلطانی / آذین

رمزگشایی از یک مثلث مخوف!

من و اوین و اطلاعات



آه، پدر عشق و عاشقی بسوزد که آدم را به چه روزان و شبانی می‌اندازد و به چه راه‌های نرفته‌ای می‌کشاند. این را برای جوان‌های مملکت باید بگویم که چشم‌شان به خط حساب بیفتد و مثل من ناخواسته پایبند اوین و جاهایی مثل آن نشوند. هان و هشدار که اگر دختری را دیدید، فوری عاشق نشوید.

توافق فکری و اخلاقی و سلیقه و اینها به جای خود، این را هم دقیقاً و با هر ترفندی شده بسنجید که مبدا با هم اختلاف مسافت و اختلاف ساعت و اختلاف سطح زیادی داشته باشید و گر نه ...

با این که سه چهار سالی است هر سال و هر سال سه چهار بار پایم به اوین باز شده و هر بار هم خوشحال تر و سرفرازتر از پیش به خانه و زادگاه خود بر می‌گردم، هنوز هم هر بار به اوین احضار می‌شوم، تمام سلول‌هایم دچار شوک می‌شوند. دیگران را نمی‌دانم که آیا آنان را می‌برند یا خودشان با پا و هزینه خودشان می‌روند؛ اما من هر بار با پا و هزینه خود می‌روم. حسایش را بکنید، من یک‌لاقی با حقوق یا درآمد اندکی که دارم، هر بار بخواهم از شصت هفتاد فرسنگ این سوتر، نه با هواپیما بل با قطار یا اتوبوس، طی طریق کنم تا به تهران برسم و از آنجا هم وسیله آبرومندی پیدا کرده و خود را به مقصد یعنی اوین برسانم؛ چه هزینه‌گزارانی را باید متحمل شوم. آن هم کسی مثل من که عادت ندارم با دست خالی به جایی بروم. کم‌کم و تقریباً تمامی اهالی محل به‌درستی یا دست و پا شکسته شنیده‌ای می‌دانند که من هر وقت چند روزی غییم می‌زنم، بی برو برگرد به مهمانی اوین رفته‌ام. حتی نمی‌گویند تهران، صاف اسم موقعیت را می‌آورند.



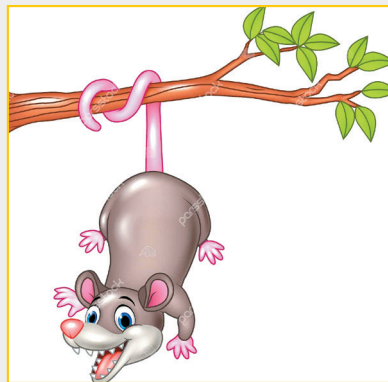
عباس وثوقی لاهیجانی

از این شاخ به آن شاخ!

در حوزه طنز، از ماهرترین گفته‌اند: «بهترین طنز آن است که با کمترین عبارت، بیشترین پیام را به خواننده برساند.» و اکنون تو خود حدیث مفصل یخون از این مجمل:

کمبود سفره‌های کوچک!

امروزه سفره‌های معیشتی مردم چنان کوچک شده که بسیاری از آنان در مغازه‌های سفره فروشی، به دنبال پیدا کردن سفره‌هایی با سائز خیلی کوچک هستند!



نکته به درد بخور!

اگر دیدید همه دور و بر شما می‌پلکند و هرکس می‌کوشد مهرتان را به خود جلب کند، از دو حالت بیرون نیست: یا دست و دلباز هستید و مانند ریگ پول هزینه می‌کنید و یا این که زبان چرب و نرمی دارید!

مرغ تخم‌گذار

از وقتی تخم مرغ گران شده است، مرغ‌های تخم‌گذار نزد خروس‌ها از ارزش و اعتبار ویژه‌ای برخوردار شده‌اند!

وعده طلایی!

با توجه به این که ارزش ریال نسبت به طلا و ارز و امثال ذالک کاهش چشمگیری یافته است، مسئولان دیگر جرأت نمی‌کنند به مردم وعده‌های طلایی بدهند!

نکته اشک‌آلود!

سابق‌براین، تنها به‌هنگام پوست‌کندن پیاز اشک از چشم آدم‌سرازیر می‌شد، اما متأسفانه این روزها آدم‌از شنیدن قیمت پیاز هم چشمانش پر از اشک می‌شود!

در بانک مرکزی

ریال: ببخشید، نام شما دلار است؟
دلار: بله، کاری داشتید؟
ریال: پس به من عاجز کمک کنید!
دلار: خاک تو اون سر بی عرضه ات. همه چیز گرون شده، غیر از تو!

نکته ارزی

وقتی ارزها با هم متحد شدند
ریال
به تنهایی خود گریست!
حرفی از هزاران
یکی می‌گفت:
-اختراع برق، مقام علمی «ادیسون» را بالا نبرد، بلکه خاموشی‌های پیایی برق، او را به این مقام شامخ رساند!

گفتگوی اقتصادی

چهل سال پیش در همین روز

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز سه‌شنبه ۳۰ مرداد ۱۳۶۳ (برابر با ۲۳ ذی‌قعدة ۱۴۰۴، ۲۱ اوت ۱۹۸۴) نقل شده است.

دهها هکتار اراضی وقفی در تملک بنیاد علوی به‌سازمان اوقاف اعاده شد

بخش عظیمی از اراضی مزروعی، باغات، خانه و مستغلات وقفی که در تملک بنیاد علوی (بنیاد پهلوی سابق) بوده است به سازمان اوقاف اعاده گردید. که طبق مقررات و موازین شرعی با منصرفین آن سند مال الاجاره تنظیم می‌شود. معاونت امور موقوفات سازمان اوقاف کل کشور، در گفتگوی اختصاصی با خبرنگار ما ضمن اعلام مطلب فوق اظهارداشت: اراضی موقوفه مزبور که وسعت آن بالغ بر ده‌ها هکتار می‌باشد، اغلب در خطه مازندران و گیلان واقع است.

یک شیخ عرب، اسبی را به قیمت ۴/۲ میلیون فرانک فرانسوی خریداری کرد

بن - خبرگزاری جمهوری اسلامی: یک شیخ عرب از ابوظبی، یکشنبه شب در شهر «دو ویل» فرانسه، برای یک اسب ۱۲ ماهه بیشترین قیمت ۴/۲ میلیون فرانک، پرداخت کرده است. مسئول حراج در این رابطه، گفته است: این خریدار به نام محمد المکتوم از امارات عربی متحده می‌باشد که همراه با سه برادرش، اکنون بهترین اسب‌های مسابقه‌ای در جهان را در اختیار خود دارند. قابل ذکر است که برای یک اسب یکساله دیگر از این نژاد، نیز ۳/۵ میلیون فرانک در این حراج پرداخت شده است.

ایران هر گونه راه‌حلی را که متضمن شناسایی رژیم صهیونیستی باشد، رد کرد

رم - خبرگزاری جمهوری اسلامی - هیئت جمهوری اسلامی ایران که برای شرکت در سمینار منطقه‌ای سازمان ملل متحد درباره حقوق مردم فلسطین به تونس سفر کرده بود، شب گذشته پس از توقف کوتاهی در ایتالیا، رم را به مقصد ایران ترک کرد. آقای احمد عزیزی رئیس کمیسیون خارجی مجلس شورای اسلامی که در راس هیئت ایرانی در این سمینار شرکت کرده بود، در گفتگویی در رم اظهار داشت: در بیانیه‌ای که از سوی هیئت جمهوری اسلامی ایران در این سمینار به عنوان سند توزیع شد، بر این موارد تأکید شد: - رد راه‌حل‌های سازشکارانه که به هر نحو متضمن شناسایی رژیم صهیونیستی و هر گونه حقی برای این رژیم فلسطین است. (طرح‌هایی نظیر «کمپ دیوید»، «فاس»، «ریگان»).

دادگاه رأی محکومیت ۱۳ تن از اعضای باند سیندرلارا صادر کرد

هفتمین جلسه دادگاه علنی باند سیندرلارا در ساعت ۱۰ صبح به ریاست حجت‌الاسلام میرحجازی شروع شد. پس از گذشت ۲ ساعت شور با ورود رئیس دادگاه، مستشار، نماینده دادستان و منشی جلسه دادگاه و با قیام کردن حاضرین، منشی دادگاه پس از شرح نحوه اختصاری محتویات پرونده و مواردی که شامل حال متهمین شده است را بیان نمود و گذشت شکایت از شکایت‌شان و همچنین مقداری از اموال مسروقه کشف شده که به صاحبان آنان تحویل شده و با توجه به توبه متهمین، علیرضا ... در مورد شرکت و ربودن بهروز نیکخو طبق ماده ۱ قانون تشدید مجازات ربایندگان اشخاص به ۹ سال و ۶۹ ماه حبس و در مورد اخذ مال به عنف طبق ماده ۳۳۴ قانون مجازات عمومی به دو سال حبس، و در مورد سرقت‌ها به ۷۴ ضربه شلاق، نسبت به شروع زنا و شروع به سرقت هر کدام به ترتیب ۹۹ ضربه و ۷۴ ضربه شلاق و در مورد چهار فقره زنا به ۳۰۰ ضربه شلاق محکوم می‌شود... در مورد داود... طبق مقررات قانون تشدید ربایندگان اشخاص در مورد شرکت در ربودن بهروز نیکخو به ۹ سال و نیم حبس و در مورد اخذ مال به عنف به یکسال و نیم حبس در مورد زنا به ۹۹ ضربه شلاق محکوم می‌شود.

قاب امروز



جاذبه‌های سیاحتی شهرهای ساحلی دریای خزر / عکس از: نکیه باباجانی - ایسنا

سرایه

ای گشته جهان و دیده دامش را

صد بار خریده مر دلاش را

گفته است تو را که «بی مقامم من»

تا چند کنی طلب مقامش را؟

بر یخ بنویس چون کند وعده

گفتار محال و قول خامش را

جز کشتن یار خویش و فرزندان

کاری مشناس مر حسامش را

ناصر خسرو

امروز در تاریخ

نیشابور پایتخت ایران شد

۲۱ آگوست سال ۴۴۱ میلادی، یزدگرد دوم شاه وقت ایران از سلسله ساسانی تصمیم گرفت که برای نزدیک بودن به شمال خاوری کشور و جلوگیری از ورود باقیمانده هون‌ها به فرارود (بخش شمال شرقی خراسان بزرگ‌تر) موقتاً پایتخت را از تیسفون به نیشابور منتقل کند. پریسکوس مورخ نوشته است هون‌ها به هر تدبیر و نقشه جنگی که دست زدند تا وارد قلمرو ایران شوند موفق نشدند.

کشته شدن سرداری به دست سردار دیگر

ماکان کاکي، یکی از سرداران احیاء استقلال ایران که بر شمال کشور حکومت داشت ۲۱ آگوست سال ۹۴۰ میلادی (۳۲۹ هجری قمری) در جنگ با سردار دیگر ایرانی از سامانیان در منطقه ری، کشته شد و خبر کشته شدن او بوسیله کبوتر نانه بر که بر پایش جمله «ماکان کاسمه» (ماکان مانند اسمش شد یعنی دیگر زنده نیست) را بسته بودند به نصر سامانی در بخارا رسانده شد و این، روزی غم‌انگیز در تاریخ وطن ما است که یک ایرانی به دست ایرانی دیگر کشته می‌شد.

تصفیه ادارات بعد از کودتای ۲۸ مرداد

۲۱ آگوست ۱۹۵۳، اعلام شد که بازداشت هواداران دکتر مصدق و مقامات منصوب از جانب او در سراسر کشور ادامه دارد و تا بماداد این روز بیش از دویست نفر بازداشت شده‌اند و بسیاری از مقامات دولتی برکنار شده و تصفیه ادارات ادامه خواهد داشت. پس از اجرا شدن برنامه براندازی، بسیاری از مقامات، از جمله الهیار صالح، سفیر ایران در آمریکا، خود کناره‌گیری کردند.

به گزارش رسانه‌ها در روز ۳۰ مرداد ۱۳۳۲، سرلشکر زاهدی به دیدار آیت‌الله کاشانی به منزل وی رفت که در جریان این دیدار دکتر بقایی، شمس قنات‌آبادی، حائری‌زاده و نادعلی کریمی هم حضور داشتند.

www.iranianshistoryonthistoday.com

سودوکو *

غلامحسین باغبان

طراح جدول

پاسخ *

۸	۲	۴	۵	۶	۹	۱	۷	۳
۱	۷	۳	۸	۲	۴	۵	۶	۹
۵	۶	۹	۱	۷	۳	۸	۲	۴
۴	۸	۲	۹	۳	۵	۶	۱	۷
۶	۵	۱	۴	۸	۷	۹	۳	۲
۹	۳	۷	۲	۱	۶	۴	۸	۵
۷	۴	۸	۶	۹	۲	۳	۵	۱
۲	۱	۵	۳	۴	۸	۷	۹	۶
۳	۹	۶	۷	۵	۱	۲	۴	۸

۶۴۱۲

تابلو زیبای آفرینش	عارف و صوفی ایرانی	جبل انکور عرب	قدم یکبار سیاره آشنا	نیز در هم
--------------------	--------------------	---------------	----------------------	-----------